

خوانش روان‌شناسانه و تحلیلی یونگی افسانه مهر خاور، ماه مغرب؛ عاشقانه‌ای برای خودیابی

افروز جهان‌دیده^۱

چکیده

توجه به الگوهای باستانی و تکرارشونده در افسانه‌ها و اساطیر مبنای نظریات روان‌شناسی تحلیلی یونگ قرار گرفت. یونگ بیش از دیگر متفکران مانند افلاطون (عالم مُثُل) به اهمیت نقش‌مایه‌ها و الگوهای موجود در افسانه‌ها پی‌برد و آنان را در جهت کشف دنیای درونی انسان‌ها به کار بست. یونگ از روان‌شناسان فرویدی بود که پس از بررسی ابعاد مختلف باطن و مطالعات گسترده در کیمیاگری، عرفان شرقی به ماهیت اسطوره و قصه‌های پریان توجهی بیش از فروید نشان داد و نتیجه آن، تبیین روان‌شناسی تحلیلی با تکیه بر نمادها و نشانه‌های مکرر در اساطیر بود که ارتباط تنگاتنگی با ناخودآگاه فرد دارد.

در این پژوهش، نگارنده به تحلیل افسانه‌ای از قوم قشقایی با عنوان «مهر خاور، ماه مغرب» پرداخته که به زبان ترکی قشقایی نگارش یافته است؛ کهن‌الگوهای مهم موجود در این افسانه -آنیما و آنیموس، سایه و اصل اضداد و آنتروپی- را مورد بررسی قرار داده است. در این افسانه، شاهد روند فردیت و رشد قهرمان یا شخصیت اصلی افسانه در جهت حرکت به سمت یافتن آنیمای خود هستیم. قهرمان این افسانه در فرازوفرودهای روانی و نمودهای بیرونی آن با اصل اضداد برانگیخته شده و با طی مراحل مختلفی در مسیر تفرّد، به سازش و هماهنگی می‌رسد و در پایان به تعادل و آرامش روانی با کسب قدرت و لذت دست می‌یابد.

کلمات کلیدی: افسانه عاشقانه، روان‌شناسی تحلیلی، کهن‌الگوها، یونگ.

۱. دانش‌آموخته کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

مقدمه

افسانه‌ها بخش مهمی از ادبیات فولکلور و ژانری جدایی‌ناپذیر از ادبیات کودک است. هرچند «تقریباً ناممکن است که تاریخ دقیقی برای ریشه‌های افسانه پریان برای کودکان مشخص کرد...» (زاییس، خسرونژاد، ۱۴۰۰: ۱۹۷). اما این کودکان بودند که با توجه و خواندن روزافزون افسانه‌ها، آنان را برای خود کردند. از سده هجدهم به بعد بود که نویسندگان برای آموزش کودکان، نهاد افسانه‌های پریان را تغییر دادند تا مناسب تعلیم برای کودکان باشد و از آن زمان، افسانه‌هایی برای مخاطب کودک گفته و نوشته شد. افسانه‌ها به گفته «برنو بتلهایم»^۲ در کتاب «افسون افسانه‌ها»، کاملاً غیرمستقیم مسائل مهم زیستی، جنسی و روانی را به کودکان آموزش می‌دهند و با جای‌گیری در ناخودآگاه کودک، روان او را متعادل می‌سازند، همچنین همچون راه‌حلهایی برای حل مشکلات روانی کودکان مناسب‌اند. «کودک به دلیل یکی‌سازی (identification) در خیال خود همراه با قهرمان و آزمون‌ها و مصائبش رنج می‌برد و در کنار او با پیروزی فضیلت پیروز می‌شود. کودک این یکی‌سازی را خود به‌تنهایی انجام می‌دهد و کشمکش‌های درونی و بیرونی قهرمان حس اخلاقی را در او تثبیت می‌کند.» (بتلهایم، ۱۳۹۹: ۹).

پیوند دادن ادبیات با روان‌کاوی و روان‌شناسی چندان مشکل نیست. موضوع ادبیات و روان‌کاوی و روان‌شناسی یک مقوله است و آن انسان و روان انسان است. همین تفاهم در موضوع، برای درهم‌تنیدگی روان‌شناسی و ادبیات کافی‌ست. استفاده از قصه و افسانه در تبیین نظریات روان‌شناسان شاهدهی بر ماجراست. قصه و افسانه علاوه بر کارکرد آموزش و پاسخ‌دادن به سؤالات کودکان و همچنین شناخت و آرامش روانی برای کودک، اطلاعات مفیدی از روان انسان در اختیار نظریه‌پردازان و متفکران روان‌شناسی قرار داده است. این سرخ‌ها در کنار تجربیات زیسته آنان، پایه نظریاتشان قرار گرفته که نتیجه آن رشد چشمگیر در رشته روان‌پزشکی و روان‌کاوی است.

بنیان‌گذار روان‌کاوی معاصر از قصه و اسطوره برای تبیین نظریاتش بهره برد. «زیگموند فروید» (۱۹۳۹-۱۸۵۶ م.) با استفاده از اسطوره ادیب شهریار نظریه عقده ادیپ را تبیین کرد. «روان‌کاوان مکتب یونگ تأکید می‌کنند که چهره‌ها و رویدادهای این داستان‌ها با پدیده‌های روان‌شناختی موروثی و نژادی (archetypical) سازگار و بنابراین نشان‌دهنده آن‌ها

هستند، و این رویدادها و چهره‌ها به شکلی نمادین نیاز ما را به دستیابی به خویشتنی والاتر آشکار می‌کنند. نوعی نوسازی درونی که با وقوف بر نیروهای ناآگاه شخصی و نژادی میسر می‌شود.» (همان، ۴۵). یونگ، افسانه‌ها را جولان‌گاه جنبه‌های مختلف روان به صورت نمادین و تغییر شکل‌یافته می‌داند و اعتقاد دارد انسان نیاز به افسانه‌پردازی دارد، زیرا افسانه کمک می‌کند که معنا و محتوای سطوح عمیق روان را درک کنیم. «تمام افسانه‌ها به نوعی انعکاسی از ناخودآگاه جمعی هستند.» (اسنودن، ۱۳۸۷: ۸۲). افسانه، بخشی از ادبیات کودک است که با ویژگی‌های خاص خود نقش مهمّ و منحصربه‌فردی در خوانش روان و ورود تمایلاتی از ناخودآگاه به خودآگاه و بالعکس دارد. چون در زندگی و شرایط عادی، برخی از امیال که سرکوب و به ناخودآگاه منتقل شده‌اند، به راحتی و بدون نگرانی و ترس از مجازات در افسانه‌ها و اعمال شخصیت‌ها تجسّم پیدا می‌کند و «کودک فقط به یاری تصویرپردازی‌هایی که مستقیماً با ضمیر ناآگاه او سخن می‌گویند فرآیندهای ناآگاه خود را به روشنی درمی‌یابد.» (بتلهایم، ۱۳۹۹: ۳۹) و از طریق هم‌ذات‌پنداری با قهرمان یا شخصیت افسانه‌ها، عملاً خود کنش‌گری است که تمام آن اعمال را انجام می‌دهد.

رویکرد روان‌شناسی زندگی‌نامه‌ای کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵ م.) به نام روان‌شناسی تحلیلی شهرت دارد. او به تحلیل ویژگی‌های شخصیت و نظام روان و لیبیدو پرداخته است. یونگ، بعد از فروید یکی از پرطرفداران‌ترین روان‌شناسان معاصر است. نظریات او در مورد اسطوره‌ها و کهن‌الگوها و ناخودآگاه جمعی مورد توجه قرار گرفت و طرفداران بسیاری برای او به همراه داشت. یونگ مفهوم ناخودآگاه فروید را گسترش داد و اعتقاد داشت شخصیت انسان برای به‌نظام‌رسیدن علاوه بر کودکی و گذشته (پنج سالگی) بر پایهٔ اتفاقاتی که در آینده برای او رخ خواهد افتاد، نیز شکل می‌گیرد. او چهل‌سالگی را آغاز خودشکوفایی و تفرد بیان کرد و ویژگی‌هایی را برای به‌فردیت‌رسیدن انسان قائل شد. اما مهم‌ترین بخش روان‌شناسی یونگ، ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوهای اوست.

پیشینهٔ پژوهش

رویکرد روان‌شناسی تحلیلی با توجه به اینکه بر مبنای اسطوره و افسانه شکل گرفته است، روشی مناسب برای تطبیق و تحلیل افسانه‌ها و اساطیر برای شناخت ناخودآگاه و واکاوی روان انسان است. از این منظر مقالات بسیاری نگارش یافته است. از جمله مقالاتی که نگارنده مطالعه کرده است: حسینی و شکیبی مقدم با مبنا قراردادن نظریات و ایده‌های روان‌شناسان نوین از فروید، یونگ، بتلهایم، آبراهام و رانک در مقاله‌ای با عنوان «روان‌شناسی اسطوره و

داستان؛ با رویکردی نوین در نقد ادبی» ظرفیت تأویل‌پذیری افسانه‌ها و قصه‌ها در کشف رموز ناخودآگاه را نشان می‌دهد و بیان کرده‌اند که هرکدام از این روان‌شناسان چگونه و با چه رویکردهایی، دست به این مهم برده‌اند. مقاله «تحلیل قصه‌ای لکی بر مبنای روان‌شناسی یونگ» که نویسنده آن (حیدری، ۱۳۹۲) به تحلیل قصه‌ای به نام «پسری که هفت قتل کرد»، می‌پردازد و کهن‌الگوهای آنیما و آنیموس روان‌شخصیت و قهرمان اصلی قصه را تحلیل می‌کند. یوسف قنبری (۱۳۹۲) با مقاله «خوانش یونگی-گرماسی حکایت پادشاه و کنیزک» و جعفری (۱۳۸۹) با «تحلیل سندبادنامه از دیدگاه روان‌شناسی یونگ»، دوران مختلف رشد شخصیت و فرآیند فردیت را نشان داده‌اند. شیردل، رحیمی (۱۳۹۶) به تکامل روانی دوازده شخصیت از شاهنامه براساس روان‌شناسی یونگ در مقاله‌ای به نام «تحلیل اسطوره کودک رهاشده در شاهنامه از دیدگاه روان‌شناسی یونگ» می‌پردازند. در مقاله «تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌پردازی در ادبیات کودک و نوجوان» کریمی و نوروزی (۱۳۸۴) شخصیت پی‌پی جوراب‌بلند را که از کتاب‌های برتر در ادبیات کودک و نوجوان محسوب می‌شود، مبنا قرار داده شده است و نشانه‌های سایه‌وارگی پی‌پی را با رفتارهای غیراجتماعی و ناهنجار او و همچنین بررسی نقش شخصیت‌های فرعی و مکمل پی‌پی تبیین کرده‌اند. از جمله نمونه‌های رویکرد روان‌شناسی تحلیلی مختص به ادبیات کودک، مقاله «روان‌اسطوره‌شناسی داستان کودکان [بقی که خروسک گرفته بود] براساس نظریه فرد» نوشته زنگان‌بر و مرادی (۱۴۰۱) می‌توان اشاره کرد. در این مقاله، فرآیند فردیت‌یافتگی کودک با توجه به تصاویر کتاب مذکور واکاوی شده و مراحل تحقق آن را با بررسی نمادها و نشانه‌های تصویری منطبق با نقاب، سایه، پیرخدمند، آنیما و خویشتن تبیین نموده‌اند.

پژوهش حاضر با گرایش به افسانه‌های قومی و بومی قشقای، در تطبیق با کهن‌الگوهای یونگی کار بدیعی است. در زمینه فولکلور قشقای کارهای پژوهشی اندکی انجام شده است. نگارنده با احساس نیاز به شناساندن فولکلور این قوم که غنا و جذابیت بسیاری نیز دارد، به این پژوهش پرداخته است.

مبانی نظری

۱- ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوهای اصلی یونگ

یکی از مباحث مهم روان‌شناسی یونگ و نقطه برجسته آن ناخودآگاه جمعی در مقابل ناخودآگاه فردی است. شخصیت و روان انسان از سه بخش: خودآگاه، ناخودآگاه شخصی

(فردی) و ناخودآگاه جمعی تشکیل شده است. این سه ساختار کاملاً از هم مجزاً و مفاهیمی انتزاعی‌اند. ناخودآگاه جمعی عمیق‌ترین سطح روان انسان است و دست یافتن به آن، به‌آسانی صورت نمی‌گیرد، در برابر ناخودآگاه فردی که به بیان یونگ مانند کف روی سطح آب است. یونگ، معتقد است همان‌طور که هر فردی تجربیاتی در ناخودآگاه شخصی خود ذخیره دارد، نوع بشر و انسان هم تجربیاتش را در قسمتی از روان به نام ناخودآگاه جمعی بایگانی کرده و می‌کند. این تجربیات از نسل‌های قبل به انسان رسیده و شامل تجربیات باستانی و پیش از تولد هر انسانی نیز است و دائماً تکرار می‌شود. ناخودآگاه شخصی، جایگاه «موادی است که زمانی هشیار بوده، ولی به خاطر اینکه پیش‌پاافتاده یا ناراحت‌کننده بوده‌اند، فراموش یا سرکوب شده‌اند» (شولتز، ۱۳۹۳: ۱۵۹)، اما ناخودآگاه جمعی جایگاه و بایگانی تجربیات نیاکانی نوع انسان است. بنابراین، هر انسانی در زمان تولد با این تجربیات بالقوه به دنیا می‌آید. اینکه این تجربیات در زندگی به‌فعل برسد یا خیر، بستگی به تجربیات خاص هر فرد در زندگی دارد. «به نظر من، این فرض که روان کودک تازه‌متولدشده مانند لوح سفیدی است که هیچ‌چیز بر آن نقش نشده، کاملاً اشتباه است. چون کودک با مغز متمایزی به دنیا می‌آید که از قبل به وسیله وراثت شکل گرفته است، بنابراین، دارای فردیتی است و محرک‌های حسی را که از خارج دریافت می‌کند، فقط به برخی از آن‌ها پاسخ می‌دهد و این امر لزوماً منجر به انتخاب و به‌وجودآمدن یک الگوی ارزیابی ویژه و منحصربه‌فرد می‌شود.» (یونگ، ۱۴۰۰: ۸۳). اما، یونگ در مورد منشاء این الگوها و کهن‌الگوهای موجود در ذهن انسان از زمان تولد پاسخی ندارد. او منشاء کهن‌الگوها را مسائل ماورالطبیعه می‌داند که اثبات آن‌ها گاهی ناممکن به‌نظر می‌رسد.

یونگ در بیان مفهوم و توضیح ناخودآگاه شخصی به عقده‌ها، و در ناخودآگاه جمعی به کهن‌الگوها می‌پردازد. کهن‌الگو (archetype) از دو واژه یونانی arche به معنای اول و ازلی، type به معنای نقش، نماد و الگو ساخته شده است و «مجموعه‌ای از احساسات هستند که مانند سرنوشت به سراغمان می‌آیند، و اثرات آن‌ها در خصوصی‌ترین جنبه‌های زندگی‌مان نیز مشاهده می‌شوند.» (همان، ۴۲). کهن‌الگو، همان تجربیاتی‌ست که از نیاکانمان به ارث می‌بریم. الگوها و نمودهایی که دائماً تکرار می‌شوند، به‌همین دلیل بر روان ما حک شده می‌مانند و به شکل‌های مختلف خود را نشان می‌دهند. مهم‌ترین کهن‌الگوها یا صورت‌های ازلی از نظر یونگ که عمومی‌تر، قدرتمندتر و منظم‌تر بر روان انسان تأثیر گذاشته‌اند، عبارتند از: پرسونا، آنیما و آنیموس، سایه و خود.

۲- کهن‌الگوی پرسونا

پرسونا، نقابی که هر فرد بر چهره دارد و با واقعیت وجودی یا خود او متفاوت است. نوعی نقش بازی کردن برای خود و دیگران که یونگ آن را از نوع نگرش یا شخصیت بیرونی نام نهاده است. از نظر یونگ این نقاب‌ها برای موفقیت در تحصیل و کار و زندگی لازم است. نوعی پوشش محافظ برای فرد در برابر جامعه و دیگران تا از خود واقعی حمایت و محافظت است. شکل این نقاب بستگی به جامعه و انسان‌هایی که با آن در ارتباطی‌ایم دارد. پرسونا یا نقاب، جنبه‌های مثبت و منفی دارد که هرکدام از جهات مختلفی در شخصیت انسان تأثیر گذارند.

۳- مادینه روان یا آنیما و نرینه روان یا آنیموس

جنبه زنانه روان هر مردی، کهن‌الگوی آنیما نام دارد. به اعتقاد یونگ انسان‌ها در سطح زیستی دو جنسیت دارند. مردان علاوه بر هورمون‌های مردانه، دارای هورمون‌های زنانه نیز در بدن خود هستند. و همچنین زنان نیز علاوه بر ترشح هورمون‌های زنانه، هورمون‌های جنس مخالف (مردانه) را نیز ترشح می‌کنند. این خصوصیات در سطح روان انسان‌ها با خلق و خو و ابراز رفتار جنس مخالف نشان داده می‌شود. بنابراین، ویژگی‌های زنانه در وجود مردان را کهن‌الگوی آنیما یا مادینه روان می‌گویند. این ویژگی است که باعث بقای نسل انسان شده است، از طریق محبوب‌بودن و ویژگی زنانه برای مردان، سازگاری و درک ماهیت جنس مخالف. «هرچند ممکن است آنیما زندگی را دچار هرج‌ومرج کند، اما چیز معناداری که در آن وجود دارد، دانشی رازآلود یا خردی پنهان است که شدیداً با ماهیت غیرمنطقی و پری‌وار آن در تضاد می‌باشد.» (همان، ۴۲)

آنیموس یا نرینه روان، جنبه مردانه روان زنان است، با همان ویژگی‌ها و قابلیت‌های که کهن‌الگوی آنیما در اختیار مردان قرار می‌دهد، آنیموس در اختیار زنان قرار می‌دهد تا بتوانند مردان را درک کنند، دوست داشته باشند و شخصیت‌شان تک‌وجهی نماند. بخش تعقل و منطق در روان و ذهن زنان، نمودی از نرینه روانشان است. وقتی زنی عاشق می‌شود، یعنی آنیموس بر یک مرد در دنیای بیرون و واقعیت منطبق شده است. یونگ در مورد آنیموس و نرینه روان کمتر از مادینه روان مباحثه کرده است، دلیل آن را عدم تجربه در این مقوله می‌دانند، چرا که قسمت اعظم نظریات یونگ مانند فروید بر پایه تجربیات زیسته‌اش شکل گرفته است.

۴- سایه

کهن‌الگوی سایه، وجه تاریک و سیاه روان هر انسان است. هرچه نسبت به این بخش ناآگاه‌تر باشیم، تاریک‌تر و سیاه‌تر است. سایه قسمتی از روان است که به فعالیت‌هایی مشغول است که ناپسند، اهریمنی و غیراخلاقی (از نظر جامعه) و غیرمتمدانه محسوب می‌شود. غرایز بدوی نیز در این بخش روان قرار دارد. غرایز بدوی، همان امیالی است که خارج از قالب اخلاقیات و جامعه‌پذیری در پی ارضای امیال است. از نظر یونگ اگر این جنبه از روان انسان رام نشود و سرکشانه در روان انسان بماند، آرامش او را سلب خواهد کرد. فردی که زیر سلطه سایه‌اش باشد، از جانب جامعه طرد و تنبیه خواهد شد. اگر خود فرد ضعیف باشد، راحت‌تر در تاریکی و سایه غرق خواهد شد. در روان‌کاوی تحلیلی «اولین لایهٔ مکشوفه پس از شروع اکتشافات ناخودآگاه سایه است.» (استودن، ۱۳۸۷: ۱۰۶). پس وقتی فرد از تاریکی سایه آگاه شد و آن را پذیرفت، قدم اول در رسیدن به تفرّد را برداشته است. اما سایه تنها کارکرد منفی ندارد، جنبه‌های مثبتی نیز دارد و آن قابلیت تبدیل آن به خلاقیت و هیجان و شادی است. بنابراین مهار کامل آن به سود انسان نیست. فردی که سایه‌اش را کاملاً به بند کشد و اجازه نمود متعادل به غرایز ندهد، تبدیل به فردی بی‌روح و بی‌شور و کسل خواهد شد. پس در جهت هدایت آن، باید سایه را رام کرد، نه آنکه به زنجیر کشید.

۵- خود (خویشتن)

از نظر یونگ خودشدن و خویشتن، هدف هر فرد در زندگی است. خود همان وجوه یکپارچه، متعادل و منسجم انسان است. خود مرحلهٔ پایانی سامان‌دادن روان انسان و فردیت است. برای اینکه انسان به خودیابی و خود برسد، باید نیروهای دیگر روان را متعادل کند تا زمینه برای رشد خود مساعد شود. از نظر یونگ این اتفاق پیش از میانسالی رخ نخواهد داد. چون انسان «به استقامت، فراست و خرد نیاز دارد.»

۶- تفرّد

تفرّد یا فردیت‌یافتگی یعنی «تحقق‌بخشیدن به استعدادها و پرورش‌دادن خویشتن» که در میانسالی امکان اتفاق دارد. تمایل انسان به تفرّد و سوژگی یا تعادل روانی یا تعالی در ذات انسان وجود دارد و گریزی از آن نیست. انسان به خودی خود به آن سو تمایل دارد. یونگ اعتقاد دارد، برای رسیدن به تفرّد باید تمام کهن‌الگوها را متعادل کرد و زیر سلطهٔ هیچ‌کدام

قرار نگرفت، بلکه باید آنان را پذیرفت و اضداد^۲ را با هم آشتی داد. (یونگ، ۱۳۷۹: ۸-۲۸۴). به‌طورمثال، یک مرد باید به وجوه زنانه روانش اجازه نمود بدهد و آن را آشکار کند. یا فرد میانسال باید بتواند پرسونا و نقاب‌هایش را کنار بگذارد و خود را همان‌طور که هست بپذیرد و ارائه دهد. در فرایند تفرّد انسان از برون‌گرایی به درون‌گرایی تغییر رویه می‌دهد و در پی کشف خود و جنبه‌های مختلف روان خود، به کاوش می‌پردازد. بنابراین، تفرّد فرایندی است که آرکی‌تایپ‌های یادشده را پشت سر گذاشته و در نظر داشته است. (فرنس، ۱۳۵۹: ۲۶۵).

بحث و تحلیل

خلاصه داستان مهر خاور، ماه مغرب:

خاورشاه، پادشاهی که دو پسر دارد به نام مهر و بهروز. روزی ساعد بازرگان از مغرب، پارچه حریری می‌آورد. روی آن حریر، عکس دختری نقش بسته است. مهر، پسر پادشاه در هنگام گشت‌وگذار در بازار آن حریر را می‌بیند و دل‌بسته تصویر دختر روی حریر می‌شود. پارچه را می‌خرد. از ساعد درمورد پارچه پرس‌وجو می‌کند و متوجه می‌شود که تصویر، عکس ماه، دختر طیموس‌شاه پادشاه مغرب است. از آن روز، مهر از خواب و خوراک می‌افتد و شبانه‌روز در خلوت، به تماشای این تصویر می‌نشیند. پدر و برادر نگران حال مهر می‌شوند. حالش را جویا می‌شوند. مهر می‌گوید:

«در علم غفلت و بی‌خبری سرخوش و شاد بودم، تا این که روزگار این بازی را با من شروع کرد. قرعه فلک به نام من افتاد، می‌ترسم که آخر دیوانه‌ام کند.»

خاورشاه، با شنیدن زبان حال مهر می‌گوید:

«ای نور چشم عزیز ارجمندم/ برای یک تصویر ناله و فغان نکن...»

و نصیحتش می‌کند. اما این نصیحت‌ها در مهر که عاشق و شیدای صورت شده است، اثر نمی‌کند. سر به بیابان می‌گذارد و واگوبه‌های عاشقانه به زبان می‌آورد.

خاورشاه و اطرافیان، به‌فکر راه چاره می‌افتند. جلسه‌ای تشکیل می‌دهند. وزیران و بزرگان و ندیمان و هرکسی پیشنهادی می‌دهد. در پایان به این نتیجه می‌رسند که درد عشق را چاره‌ای جز وصل نیست، باید تدارک سفر به مغرب را ببینیم. خاورشاه، دستور می‌دهد تا آماده سفر شوند. مهر از مادرش حلالیت می‌طلبد و خداحافظی می‌کند و با سه‌تن جنگاور، بهروز، ساعد بازرگان راهی مغرب می‌شوند. کاروان آنها می‌رود و می‌رود تا به دریا می‌رسد. سوار کشتی

می‌شوند. سه‌ماه روی دریا سرگردان می‌مانند و به جایی نمی‌رسند. انگار در دایره‌ای به‌دور خود چرخیده باشند. مهر روی عرشه کشتی دست به رازونپاز برمی‌دارد. همین که نام الله را به زبان می‌آورد، باد شُرطه شروع به وزیدن می‌کند و آنها را به جزیره‌ای می‌رساند. از همان فاصله دور عمارتی در جزیره می‌بینند. نزدیک‌تر که می‌روند پیرمردی با محاسنی سفید می‌بیند که از چهره‌اش نور تراوش می‌کند. با او سلام و علیک می‌کنند و سرگذشت خود را برای پیر بازگو می‌کنند. پیرمرد بعد از شنیدن حرف‌ها و قصد سفرشان، می‌گوید:

«اسم من ارمیاست و برادر من اصف بن برضیاء. اینجا زندگی دیوهاست و پادشاه اینجا سرخاب دیو. وقتی که حضرت سلیمان از دنیا رفت، دیوها با ما سر ناسازگاری برداشتند و ما به‌ناچار اینجا کوچ کردیم. دیوها هم با ما دوست شدند و حرمت نهادند. حالا شما هم برای اینکه در امان باشید بگویید که ما از بستگان ارمیاییم.»

آنچه را پیر می‌گوید: اجرا می‌کنند و کاروان شاهزاده مهر، مورد محبت و احترام دیوها قرار می‌گیرد. پس از مدتی، دختر سرخاب دیو، عاشق مهر می‌شود. شاهزاده برای اینکه کسی از عشق دختر به او خبردار نشود و هم از شر دختر رها شود و بتواند به سفرشان ادامه دهند ترفندی می‌اندیشد. یک شب که دختر نزد او می‌آید می‌بیند که مهر، یک شیشه روغن برداشته و بر بدن خود می‌مالد.

دختر از او می‌پرسد: «این چیست که به خودت می‌مالی؟»

مهر می‌گوید: «هر وقت این روغن را به بدن خودم می‌زنم، مهر تو به من بیشتر می‌شود و بیشتر به من سر می‌زنی.»

دختر هم روغن را برمی‌دارد و بر بدن خود می‌مالد. بدن دختر سرخاب دیو که پوشیده از مو است سراسر روغنی می‌شود. او وقتی نزدیک آتش می‌رود که خودش را گرم کند، بی‌خبر از نقشه مهر، ناگهان آتش به تنش می‌افتد و تا ندیمه‌ها فریاد او را بشنوند و به کمکش بیایند، دختر دیو در آتش می‌سوزد و جزغاله می‌شود. سرخاب دیو، خبر سوختن دخترش را می‌شنود. فریاد جگرخراشی سر می‌دهد. او به‌دنبال دلیل سوختن دخترش، فکر می‌کند که حتما دخترش به قوم‌وخویش ارمیا، همان کاروان شاهزاده مهر آسیبی رسانده که خودبه‌خود آتش گرفته است. بهتر است به آنها اجازه رفتن بدهم.

مهر و کاروانش از آنجا خارج و دوباره سوار بر کشتی می‌شوند. چهل روز روی دریایند که ناگهان گرفتار طوفان می‌شوند و کشتی چندپاره می‌شود و شاهزاده مهر روی تخته پاره‌ای، نجات پیدا می‌کند و به ساحلی می‌رسد. جوانی مرصع‌پوش او را می‌بیند و با هم گرم می‌گیرند

و دوست می‌شوند. در مسیر، چند دزد و راهزن با آنها درگیر می‌شوند. جوان غریبه کشته می‌شود و مهر با رشادت، راهزنان را شکست می‌دهد. شاهزاده مهر، جسد جوان را روی اسب می‌بندد و راهی می‌شود تا قوم و خویش جوان را پیدا کند. راه زیادی نرفته که توسط مردانی سپاهی با جسد روی اسبش دستگیر می‌شود. بی‌چون و چرا، او را به حضور شاه آن سرزمین می‌برند. شاهزاده مهر نمی‌تواند از خود در برابر اتهام قتل آن جوان دفاع کند و او را به زندان می‌برند تا در زمان مناسب قصاص کنند.

ساعت بازرگان هم بعد از چندین روز سرگردانی روی دریا، با تخته‌پاره‌ای به ساحل می‌رسد. در ساحل ناآشنا راه می‌افتد و می‌رود تا به شهری می‌رسد. در آن شهر متوجه خبرهایی در مورد قاتلی می‌شود که شاهزاده‌ای را کشته و فرار است آن روز دار بزنند. ساعت بازرگان هم در میان جمعیت تماشاگر می‌ایستد به تماشای مراسم اعدام. ناگهان شاهزاده مهر را می‌بیند که دست‌بسته، به سمت جایگاه اعدام با دو سربازی در دو طرفش پیش می‌برند. ساعت سریعاً خودش را به پادشاه شهر می‌رساند و می‌گوید: «دست نگه دارید، این شخص که می‌خواهید دار بزنید فرزند پادشاه ایران است. امکان ندارد قاتل باشد.»

شاه با شنیدن سرگذشت مهر، دستور می‌دهد مراسم را لغو کنند و مهر را به محضر پادشاه حاضر کنند. پادشاه آنچه مهر در مورد جوان کشته‌شده می‌گوید، می‌شنود. حرف او و شهادت ساعت را باور می‌کند و دستور آزادی او را می‌دهد. اما در عوض آزادی از پای چوبه دار، دخترش، سیمین‌عذار را به نامزدی مهر درمی‌آورد. مهر چاره‌ای جز پذیرش این نامزدی ندارد. پس از مدتی مهر به پادشاه می‌گوید: «من نذر کرده‌ام که به زیارت کعبه بروم، رخصت بده تا نذر مرا ادا کنم.»

سیمین‌عذار، وسایل سفر مهر به کعبه را آماده می‌کند و مهر را همراه با سبب سوار رُبده راهی می‌کنند.

مهر بعد از طی راهی طولانی به کعبه می‌رسد. پس از زیارت کعبه دنبال بهانه و چاره‌ای می‌گردد تا برنگردد و به راه خود تا مغرب ادامه دهد. نامه‌ای برای سیمین‌عذار می‌نویسد. سپاه سیمین را برمی‌گرداند و نامه هم به دست سیمین می‌رسد. سیمین‌عذار متوجه می‌شود که مهر، عاشق دختر دیگری است. نامه‌ای به شبرنگ عیار، دای‌اش می‌نویسد و ماجرا را توضیح می‌دهد و از او می‌خواهد که سر مهر را برایش بیاورد. نیروهای شبرنگ عیار، شاهزاده مهر و ساعت بازرگان را پیدا می‌کنند. کت‌بسته به نزد شبرنگ عیار می‌برند و قرار می‌شود سبب‌دهم

روز بعد سر از بدن مهر و ساعد جدا کنند و برای سیمین‌عذار بفرستند. روز بعد، وقتی که آماده‌ی اجرای حکم می‌شوند، مهر با خدا رازونباز می‌کند. چون زمزمه‌های مهر تمام می‌شود و او را سمت جایگاه اعدام می‌برند، یکی از عیاران از سرهنگ عیار درخواست می‌کند از کشتن آنها صرف‌نظر کنند. پیشنهاد می‌دهد چون جوان زیبا و خوش‌قد و قامتی است به مصر ببرند و به‌عنوان برده بفروشند. شبرنگ عیار هم به‌طمع کسب پول از فروش آنها، می‌پذیرد. در بازار برده‌فروشان، پادشاه مصر، مهر را می‌خرد و با خود به قصر می‌برد، آن‌چنان که یوسف پیامبر، پادشاه شد، مهر هم پادشاه مصر می‌شود.

بهروز، برادر مهر پس از طوفان و شکستن کشتی، توانست خودش را روی تخته‌ای نگه دارد. پس از مدتی کشتی گذری او را روی آب می‌بیند و نجاتش می‌دهند. آنها بهروز را با خود می‌برند تا به انطاکیه می‌رسند. کاروان بازرگانان که بهروز را نجات داده بودند در انطاکیه، مقدار زیادی پارچه می‌خرند و به بهروز می‌سپارند که پارچه‌ها را به قصر ببرد. دختر پادشاه انطاکیه، تا بهروز را می‌بیند متوجه می‌شود که او باید شاهزاده‌ای باشد. او را نزد خود می‌خواند و اسم و رسمش را می‌پرسد. بهروز سرگذشتش را تعریف می‌کند. شک دختر پادشاه به یقین تبدیل می‌شود و دلخواه بهروز می‌شود. اما بهروز هدف سفرش را به یاد می‌آورد و می‌گوید که باید برود و برادرش را پیدا کند. دختر وقتی می‌بیند که بهروز رفتنی است و او را از دست خواهد داد، با دارویی در غذا او را بیهوش می‌کند و در صندوقی می‌گذارد و در جایی دوردست، در غاری پنهان می‌کند. نسیم عیار که راهزن آن منطقه است، چند نفر صندوق به‌دست را می‌بیند. آنان را تهدید می‌کند و صندوق را از آنها می‌گیرد و با خود به پناهگاهش می‌برد. در صندوق را باز می‌کند و می‌بیند به‌جای جواهر و چیزهای قیمتی یک جوان در آن است. بهروز را از صندوق بیرون می‌آورند و ماجرا را می‌پرسند. بهروز هرچه گذشت را برای آنها تعریف می‌کند. عیاران با بهروز دوست می‌شوند و بهروز هم از عیاران آن منطقه می‌شود و با آنها به راهزنی می‌رود و زندگی می‌گذارند. روزی عیاران، تصمیم می‌گیرند به منطقه‌ای در مصر حمله کنند. خیر به شاهزاده مصر، مهر می‌رسد. پادشاه مهر دستور می‌دهد تا وقتی عیاران در خوابند به مخفیگاه آنان حمله کنند و آنان را بیاورند. وقتی عیاران را دست‌بسته به حضور مهر می‌آورند، یکی از آنها برای مهر آشناست. بهروز هم که بعد از سال‌ها دوری از مهر، او را نشناخته سرگذشتش را برای او بازگو می‌کند. مهر او را می‌شناسد و خودش را به برادر معرفی می‌کند. بعد هم با واسطه‌گری بهروز، تمام عیاران آزاد می‌شوند و قرار می‌شود به‌خدمت مهر، پادشاه مصر درآیند. بعد از آن مهر، دو نامه می‌نویسد و به نسیم عیار مأموریت می‌دهد که به مغرب

ببرد. یکی برای پادشاه مغرب و دیگری برای ماه. نسیم عیار شبوروز می‌تازد تا به مغرب و قصر پادشاه مغرب می‌رسد. نامه پادشاه مهر را تقدیم پادشاه می‌کند. پادشاه نامه را می‌خواند و می‌گوید یک هفته در قصر بمان و استراحت کن تا جواب آن را بدهم. نسیم عیار اما نامه دیگری هم دارد. او شبانه و پنهانی به اتاق ماه می‌رود. ماه را دختری به زیبایی حوروبری می‌بیند که کنار باغچه‌اش نشسته است به رازونیا با خدا. درمیان صحبت‌هایش از خوابی می‌گوید که دیده است و اسم مهر را به زبان می‌آورد و در آرزوی وصال به اوست. از خدا طلب یاری می‌کند که مهر را ببیند. در همین حین نسیم عیار وارد می‌شود و ماه از دیدن آن مرد شوکه می‌شود. نسیم عیار تعظیم می‌کند و می‌گوید: «از طرف پادشاه مهر نامه‌ای برای شما دارم.» ماه تا اسم مهر را می‌شنود از حال می‌رود. نسیم عیار نامه را کنار ماه می‌گذارد و منتظر می‌ماند به هوش شود. وقتی به هوش می‌آید با دست‌ودلی لرزان نامه را باز می‌کند و می‌خواند. مهر در آن نامه عشق خود را بر ماه عیان کرده است. ماه هم نامه‌ای در پاسخ به نامه مهر می‌نویسد و به دست نسیم عیار می‌دهد تا به مهر برساند. نسیم عیار آن شب را استراحت می‌کند. روز بعد بدون اینکه منتظر پاسخ پادشاه تیموس، پدر ماه بماند به سمت خاور می‌تازد. نامه را فوراً به دست مهر می‌رساند. مهر بعد از خواندن نامه پرمهر ماه، به اتاقش می‌رود سجده شکر به جا می‌آورد و برمی‌گردد بر تخت سلطنت می‌نشیند. هنوز چهره‌اش از نامه ماه منقلب است که از نسیم عیار وجنات و خصوصیات ماه را می‌پرسد. نسیم عیار هم از زیبایی و دلفریبی بی‌مانند و مأوری ماه برای او می‌گوید. با این اوصاف دیگر دلی برای تاب‌آوردن دوری ماه، برای مهر باقی نمی‌ماند. دستور می‌دهد تدارک سفر به مغرب را ببینند.

پادشاه مهر، به مغرب می‌رسد. به حضور شاه تیموس حاضر می‌شود و ماه را از او خواستگاری می‌کند. بی‌خبر از اتفاقی که چندشب قبل در قصر تیموس شاه افتاده است. شب قبل ماه که بی‌قرار مهر بوده، با دختر عمویش شب‌زنده‌دار بوده‌اند. در همان لحظه راهزنی به نام کیانوش وارد قصر می‌شود که ماه را بدزد. به جای ماه که بیرون از اتاق رفته بوده است زهره، دختر عموی ماه را به اشتباه با خود می‌برد. کیانوش از طرف پادشاهی به نام سخا که تصویر ماه را روی پارچه‌ای دیده و عاشقش شده اجیر شده بود تا او را نزد پادشاه فرنگ ببرد. تیموس شاه از مهر به گرمی استقبال می‌کند. برای ازدواج با ماه شرطی می‌گذارد. او به مهر می‌گوید اگر بتواند زهره را از دست کیانوش و سخاشاه نجات بدهد و برگرداند، می‌تواند با ماه ازدواج کند. مهر هم می‌پذیرد و قبل از رفتن به دیدار ماه می‌رود. آن دو تمام شب با هم خلوت

می‌کنند و عشق می‌ورزند. هرچند آرزوی جدایی بعد از وصال چندین‌ساله نیست، اما مهر از ماه خداحافظی می‌کند و برای نجات زهره راهی می‌شود.

چندروز بعد مهر با سپاه سخاشاه درگیر می‌شود. آنان را شکست می‌دهد و سخا شاه را می‌کشد و زهره را از دست کیانوش نجات می‌دهند و برمی‌گردند.

بعد از برگشت زهره و مهر به مغرب و قصر طیموس‌شاه، برای ازدواج مهر و ماه، شهر را آذین می‌بندند و ماه را به ازدواج مهر و زهره را به ازدواج بهروز، برادر مهر درمی‌آورند

نکته:

قصه مهر خاور، ماه مغرب افسانه‌ای است از قوم قشقایی که توسط «سارا(صغری) مرادی کشکولی» به زبان ترکی قشقایی نوشته شده است. ساختار افسانه، ترکیبی از نثر و نظم است. در این مقاله خلاصه‌ای از این افسانه آورده شده و به دلیل ترکی بودن زبان اصلی کتاب از ارجاع دادن به متن ترکی خودداری شده است.

آنیما و آنیموس

افسانه مهر خاور، ماه مغرب روایتی از فرآیند فردیت و بهم پیوستن آنیما و آنیموس روان انسان است. حرکت «مهر» به سمت «ماه» و تفرّد است. قهرمان اصلی مهر، پسر جوانی که در آغاز دوره تازه‌ای از زندگی با بحرانی روحی و روانی مواجه می‌شود که آسایش و راحت روانش را سلب می‌کند. «برای غالب مردم دنیا روند دوران جوانی موقعیتی است که انسان‌ها به تدریج نسبت به دنیای بیرون و نیز نسبت به [خود] آگاه می‌شوند.» (یونگ، ۲۸۱:۱۴۰۰). او با دیدن تصویر دختری روی پارچه‌ای حریری عاشق دل‌سوخته او می‌شود. تصویر دختر روی حریر، همان رؤیابینی و آغاز اتفاقی در روان و درون مهر است. مهر در واقع در حال دیدن تصویر اولیه، کشف و کشش به سمت بخش زنانه و آنیمای روان خود است. «اگر رؤیابین مرد باشد زنی را در ناخودآگاه خود کشف می‌کند و چنانچه زن باشد یک مرد را در اندرونش حس می‌کند. غالباً این موجود نمادین، در پشت سر [سایه] ظاهر شده و زمینه رفتاری‌ها را فراهم می‌سازد.» (همان، ۳۰۱). همان‌طور که در قسمت پایانی افسانه اشاره می‌شود، ماه نیز در خواب، مهر را دیده است و آرزوی وصال مهر است. «یونگ رؤیاها را تخیلاتی می‌داند که در خواب ظاهر می‌شوند و می‌گفت حتی وقتی بیداریم جریانی مشابه در ذهن ناخودآگاه ما وجود دارد، مخصوصاً وقتی که تحت تأثیر تعارضات سرکوب‌شده یا ناخودآگاه باشیم.» (اسنودن، ۱۳۸۷:۱۲۴). بنابراین، ماه نیز به حقیقت و واقعیت درونی که رؤیا و خواب برای او به آشکار کرده سوق پیدا

می‌کند. اما طبق کلیشه‌های جنسیت‌ش باید منتظر مرد و شاهزاده‌ی رؤیاهایش بماند و تنها کاری که می‌تواند و باید انجام بدهد رازونیا و دعاست که نیروهای قدرتمند ماورالطبیعه، مهر را نزد او بیاورند. مهر بعد از دیدن تصویر ماه و آنیمای وجودش، در خود فرو می‌رود. طبق معمول بزرگترها (والدین) مهر را نصیحت می‌کنند که معقول بیندیشد و خودش را به زحمت مکاشفه و جستجوی (ماه) روان نیندازد. اما مهر، سفر آغاز می‌کند برای جستجوی ماه، زنی که با دیدن تصویرش، عاشقش شده است، به راه‌های ناشناخته و طویل قدم می‌گذارد. «یونگ معتقد است که در شعور باطن مشخصات آنیما و زن ایده‌آل و یا مرد ایده‌آل وجود دارد و شخص وقتی عاشق می‌شود که در عالم خارج زن یا مردی را بیابد که خصوصیات وی با آنچه که در شعور باطن دارد منطبق شود. در این حال شخص عاشق شده و نیروئی عظیم و شگفت که در شعور باطن وی وجود دارد او را کورکورانه و بی‌اختیار به‌جانب معشوق و محبوب می‌کشاند.» (اردوبادی، ۱۳۵۴: ۶۳).

اما، در واقع سفری درونی به ناخودآگاه و خویشتن مهر، به اعماق روح و روان خود برای یافتن مادینه‌ی روان در جهت فردیت است. تعادل روحی به‌هم‌خورده است و می‌باید دوباره این تعادل در جایگاهی بالاتر (خودبایی و خودشکوفایی) ایجاد شود. ورود مهر به دوره‌ای جدید از زندگی با خداحافظی از والدین و اعلام استقلال او صورت می‌گیرد، نشان‌دهنده‌ی آمادگی روانی مهر برای سفر اکتشافی به درون است. عشق مهر به تصویر ماه از نظر کهن‌الگوهای یونگ به این صورت تعریف می‌شود که «خصوصیات مادینه‌ی روان فرد در زنی فرافکنی می‌شود و مرد می‌پندارد این زن همان بود که او سال‌ها سراغش را می‌گرفت.» (یونگ، ۱۴۰۰: ۳۰۶).

ماه، برای مهر می‌شود چراغ راهنما یا فانوس دریایی که مهر را به سوی آنیمای واقعی روانش رهنمون می‌کند. در این مسیر او باید بر دریای پرتلاطم روانش چیره شود و به ماه برسد. باید توجه داشت هرکدام از کهن‌الگوها هم جنبه‌ی مثبت دارند، هم جنبه‌ی منفی. در این افسانه، جنبه‌ی مثبت آنیما را در ماه می‌بینیم و جنبه‌های منفی و فریب‌دهنده‌ی آنیما را در شخصیت‌هایی مانند: سیمین‌عذار، دختر سرخاب‌دیو و جهان‌افروز، که هرکدام به‌قصد تصاحب مهر او را نزد خود نگه می‌دارند و از ادامه‌ی سفر باز می‌دارند. اما مادینه‌ی روان مثبت و واقعی مهر، ماه است و مهر این را در وجود خود حس می‌کند، با فریب‌دادن دختران دیگر به سمت ماه پیش می‌رود. هرچند مدتی گرفتار آنان می‌ماند اما کشش روانی به سمت ماه او را یادآور می‌شود که مقصد جای دیگری است.

سایه

مهر در مسیر رسیدن به ماه، با «سایه»های روان یا جنبه‌های تیره و ناهنجار نیز مواجه می‌شود. از جمله سایه‌هایی که او را برای مدتی مشغول خود نگاه می‌دارند جوان مرصع‌پوشی است که در راه به او برمی‌خورد، در مبارزه با راهزنان کشته می‌شود، جنازه او باعث دردسر برای مهر می‌شود و او را تا پای مرگ می‌کشاند. دو راهزنی (کیانوش و نسیم) که در پی دستگیری و کشتن او بودند نیز نمودی از کهن‌الگوی سایه مهراند که راه او را می‌بندند و او را مشغول به خود نگه می‌دارند و همیشه با خطر مرگ همراه‌اند. اما مهر از این پلیدی‌ها نجات می‌یابد و راهزنان را رام خود می‌کند، با آنها به توافق می‌رسد. همان‌طور که در روان نیز سایه باید رام انسان شود.

نمود دیگری از سایه، سرخاب‌دیو است. موجودی افسانه‌ای که مهر برای نجات از مرگ با راهنمایی پیرخردمند او را فریب می‌دهد و مدتی در جوار او زندگی می‌کند. دختر سرخاب‌دیو، فرافکنی آنیمای منفی و برآیند نزدیکی مهر به سرخاب‌دیو (سایه) است که در پی تصاحب مهر می‌کوشد اما در آتش بی‌خردی خود و تمهید زیرکانه مهر برای دورساختن او از خود می‌سوزد.

پیرخردمند

پیردانا از الگوهای تکرارشونده است و در تمام افسانه‌ها و قصه‌های پریان وجود دارد و در روانشناسی تحلیلی از کهن‌الگوهای مهم یونگی است. ارمیا که نام دیگر حضرت خضر، اولین پیامبر و راهنمایی گمشدگان است در ساحل دریا، درست زمانی که دریا (نماد زن و آنیما) او را از خود طرد کرده است، بر مهر ظاهر می‌شود و او را راهنمایی می‌کند. پیرخردمند و در اینجا ارمیا بخشی از کهن‌الگوی تکراری در ادبیات فولکلور است و یادآور معنویت و ماورالطبیعه است. «پیرمرد همیشه هنگامی ظاهر می‌شود که قهرمان در موقعیت ناامیدکننده و دشواری قرار دارد و فقط کاری پیچیده یا ایده‌ای خردمندانه می‌تواند او را از آن وضعیت نجات دهد.» (یونگ، ۲۵۹:۱۴۰۰). یونگ داستان حضرت خضر و پیرخردمند را به قصه قرآنی اصحاب کهف نسبت می‌دهد. «خضر به‌خوبی می‌تواند نماد خود (self) باشد. خصوصیات او بر این امر دلالت می‌کند؛ گفته می‌شود که او در غاری به دنیا آمده است، یعنی در تاریکی. او کسی است که عمری طولانی دارد، کسی که دائماً مانند ایلیا^۴ خود را احیاء می‌کند.» (همان، ۱۶۹). خضر در واقع

^۴ به معنای خدا در یوحنا

فرافکنی روان مهر از نیروهای درونی است که با شهود و حس کردن آن را درمی‌یابد، کارکردهای روانی که قابل اثبات و عقلانی نیستند و به باور فرد بستگی دارند.

اشیاء و اماکن:

وجود اشیاء در افسانه‌ها و اساطیر، حاوی رموز و راهی هستند که با گشودن آنها به درک بهتر داستان و قصه کمک می‌کند. اشیاء در تحلیل افسانه‌ها نقش مهمی دارند و به گونه‌ای تبدیل به شخصیت‌های با کنش‌های تأثیرگذار می‌شوند.

صندوق و غار

در این افسانه، صندوق و جعبه نماد زنانه و آنیمای مهر است. جهان/افروز که از قصد رفتن مهر اطلاع می‌یابد او را در دست و پابسته در صندوقی می‌گذارد و دستور می‌دهد در غاری پنهان کنند. صندوق، نمادی از رحم و زهدان زن است و جهان‌افروز او را در زنانگی خود محبوس می‌کند. هم صندوق و هم غار، زهدان زن و تاریکی را تداعی می‌کنند، وجوهی از آنیمای منفی مهر که او را از آنیمای اصلی منحرف کرده است. در باورهای قومی و اساطیری در مورد واژه صندوق در کتاب «فرهنگ سمبل‌ها، اساطیر و فولکلور» می‌خوانیم:

«در افسانه‌ها صندوق وسیله مهاجرت یا فرار از قبایل، یا عبور خورشید یا ماه در آسمان‌ها بوده است. در میان مردم باستان، صندوق یا تابوتی که مردگان در آن قرار داده می‌شدند دو مفهوم مرگ و تولد دوباره داشت.» با این تعاریف و معنای افسانه‌ای از صندوق و غار در این افسانه، معنای تولد دوباره و سفر مهر (خورشید) در آسمان است. در واقع جایگاه و مکانی است که به تولد یا مرگ ارتباط دارد. نمود بیرونی تغییر جهتی کاملاً محسوس و چرخش روان مهر است. «هرکس که به داخل غار برود، یعنی همان غاری که در وجود هرکس قرار دارد، یا وارد تاریکی موجود در پشت حس آگاهی شود، خود را در فرآیند دگرگونی درگیر می‌بیند که در ابتدا ناخودآگاه است. انسان بانفوذ در ضمیر ناخودآگاه، با محتویات ضمیر ناخودآگاه خویش ارتباط برقرار می‌کند. این امر ممکن است به تغییر مهم مثبت یا منفی در شخصیت انسان بینجامد. این دگرگونی اغلب به عنوان طولانی‌شدن گستره طبیعی زندگی، یا به عنوان مقدمه‌ای بر جاودانگی تعبیر می‌شود.» (یونگ، ۱۴۰۰: ۱۶۳). جهان‌افروز زنی که مهر را در صندوق و در غار قرار داد، یادآور باروری و صندوق نماد رحم او است. مهر با ورود اجباری به صندوق یعنی مرگ و خروج از آن توسط راهزنان تولدی دوباره می‌یابد. او دوره‌ای سخت از بحران روانش را پشت سر گذاشته است. بعد از خروج از صندوق، پادشاه مصر می‌شود که نمودی از بالاترین درجه

والایی است. یکی از دو گزینه‌ای که از نظر یونگ قدرت زیادی در روان انسان دارد قدرت و کهن‌الگوی پادشاهی است.

کِشتی و دریا

سفر دریایی در افسانه‌ها و کِشتی، در باورهای قومی و اساطیری نقش پررنگی دارد. مهر نیز مانند شخصیت‌های افسانه‌ آدونیس، موسی، پرسئوس و... در دریا سرگردان می‌شود. دریا، نمادی از وجوه و جنبه‌ زنانه است. سرگردانی مهر در مادینه‌ روان خود است. کشتی او می‌شکند، گرفتار طوفان و موج‌های دریایی (پاک‌کننده روح، بلاهای تهدیدکننده) می‌شود و روی تخته‌پاره‌ای خود را به ساحل می‌رساند. این وقایع در بخشی از بحران روانی مهر است که آنیمای درونش او را از خود دور می‌کند و در یافتن او شکست می‌خورد.

نماد سفر، اهمیت والایی در ادبیات کودک، عرفان و روان‌کاوی دارد. شخصیت در داستان کودک در سفر به رشد روانی و خودیابی دست پیدا می‌کند، سفر در واقعیت، نمود سفر روح به دنیای ناخودآگاه و دنیای درون است. مهر با سفر به درون و درون‌گرایی در حال خودیابی و جستجوی آنیمای روان خود است. به اعتقاد یونگ برای رسیدن به خود، فرد از دنیای بیرون به دنیای درون تمایل پیدا می‌کند. احساس نیاز به یافتن آنیما او را به او سفر کشانده است. سازش و شناخت آنیما، سخت‌ترین بخش از روان ناخودآگاه است که دستیابی به آن ساده نیست.

اضداد

مهر و ماه، خاور و مغرب، خورشید و ماه، شرق و غرب دو وجه ناهمگون و ناهماهنگ، همان اصل اضداد در کارکردهای انرژی روانی انسان از منظر روان‌شناسی یونگ است. این اضداد نمود درونی روان این دو شخصیت (مهر و ماه) است که در دنیای واقعی به شکل خورشید و ماه در شرق و غرب فراقینی شده‌اند. «اضداد یا قطبیت‌ها در انرژی طبیعی موجود در دنیا^۵ وجود دارد. ساده‌ترین نوع آن گرما در برابر سرما است. در روان انسان نیز انرژی روانی یا لیبیدو بیان‌کننده وجود ضدیت و تناقض در احساسات و امیال انسان است. همین تعارض و تناقض باعث تولید انرژی روانی می‌شود. «جریان لیبیدو بین اضداد وقتی بیشتر است که بین آنها تفاوت بیشتری باشد» (اسنون، ۱۳۸۷: ۹۷). درست همین ضدیت ذاتی مهر با ماه، خاور و مغرب که انرژی روانی در مهر و همچنین در ماه را برانگیخته است تا به سوی یکدیگر کشیده شوند و در پی یافتن هم باشند. اگر این ضدیت وجود نداشت، آرامش و تعادل هنوز

برقرار بود. ما در این افسانه شاهد شدیدترین ضدیت‌ایم. در عالم واقع وقتی خورشید در آسمان است، ماه دیده نمی‌شود و برعکس این رخداد نیز صدق می‌کند، به جز موارد و زمان‌هایی معدود در طول ماه که هر دو در آسمان و گاهی کنار هم دیده می‌شوند. همچنین شرق و غرب دو جهت جغرافیایی که امکان یکی‌شدن و جمع‌شان وجود ندارد، و این نشان‌دهنده شدیدترین ضدیت و تناقض موجود است.

در افسانه مهرخاور، ماه مغرب شاهد بهم رسیدن ماه و مهر هستیم، که باید از یکی از کارکردهای شخصیت یونگ به نام «آنتروپی» برای درک و تحلیل آن کمک بگیریم. «اصل آنتروپی در فیزیک به مساوی شدن اختلاف انرژی اشاره دارد.» (شولتر، ۱۵۴: ۱۳۹۳). در افسانه مهر و ماه، تعادل انرژی روانی بهم خورده است، شخصیت به سمت برقراری دوباره تعادل و آرامش سوق پیدا می‌کند. اما چگونه با وجود ضدیتی شدید آرامش برقرار خواهد شد! در فیزیک می‌گویند انرژی قوی‌تر بر ضعیف‌تر چیره می‌شود و گرما از شیء داغ، به شیء سرد منتقل می‌شود و آن را گرم می‌کند و همچنین از جسم سرد به گرم، تا زمانی که از نظر دما برابری صورت گیرد. «اگر دو میل یا عقیده از نظر شدت یا ارزش روانی خیلی تفاوت داشته باشند انرژی از آن‌که قوی‌تر است به ضعیف‌تر جاری می‌شود.» (همان، ۱۵۴). از نظر علمی خورشید، نور ماه را تأمین می‌کند. ماه به خودی خود و از خود نوری ندارد. پس خورشید نیروی بیشتری دارد. به همین دلیل مهر به سمت ماه می‌رود و او را تصاحب می‌کند و اضداد در نهایت به تعادل می‌رسند. خورشید در معنای سمبلیک آن «اصل فعال یا مذکر طبیعت» است در مقابل ماه که نماد اصل مؤنث یا قدرت مجهول طبیعت است که در افسانه بر جنسیت مهر و ماه تطبیق داده شده است.

تفرّد

از نظر یونگ، فردیت یا تفرّد تعادل در نظام‌های شخصیت انسان است یا «سازش خودآگاه با هسته درون‌زاد روان یا خویشتن، زمانی شکل می‌گیرد که شخصیت فرد جریحه‌دار شده و درد و رنجی متوجه او شود. این شوک اولیه نوعی فراخوان به حساب می‌آید؛ هرچند فرد متوجه آن نمی‌شود.» (یونگ، ۱۴۰: ۲۸۳). وقتی انسان با نیروهای روانی‌اش به آشتی می‌رسد و آنها را می‌پذیرد، وقتی خود واقعی و تکامل‌یافته را می‌یابد تفرّد آغاز می‌شود. مهر مانند برادرش بهروز نیست. او از «اهداف و مقاصد سطحی دست کشیده و به جنبه‌های عمیق‌تر وجود توجه دارد.» (همان، ۲۷۶). آغاز تفرّد و قدم‌گذاشتن در این مسیر کاملاً به ناخودآگاه انسان ارتباط دارد و یک

ارتباط درونی و عمیق است بین انسان و خودش. «گاه انسان احساس می‌کند جریانی با طرح و نقشه‌ای مرموز او را به سوی خاصی هدایت می‌کند.» (همان: ۲۷۵). مهر با رسیدن به ماه و دستیابی به آنیمای وجود خود و در مسیر جنگیدن با سایه و جنبه‌های منفی وجودش، به خویشتن می‌رسد. آنچه در شکل‌گیری خویشتن مهر نقش دارد، فراتر از وجود آنیمای اوست. او در راه کشف آنیمای خود به درجات بالاتر کشف درون خود راه پیدا کرده است. در واقع سخت‌ترین بخش فردیت را گذارنده است. «در حقیقت فرآیند شکل‌گیری فردیت چیزی فراتر از سازش با نیروهای ذاتی انسان و یا هم‌سوایی با عوامل تشکیل‌دهنده سرنوشت است. تجربیات ذهنی نشان می‌دهند که نیرویی فراتر از نیروی فردی به گونه‌ای فعال و تأثیرگذار در شکل‌گیری فردیت دخیل است.» (همان). از نظر یونگ، روان پدیده‌ای ثابت و ایستا نیست. او برای توضیح این مطلب حرکت خورشید در آسمان را مثال می‌آورد که جهان شمول و عمومی است. کارکرد روان انسان نیز مانند خورشید در فراز و فرود و طلوع و غروب است. این روند پایانی ندارد و چرخشی ابدی و ازلی و تکرارشونده است.

نتیجه‌گیری

افسانه مهر خاور، ماه مغرب به معنای حقیقی، سفر درونی قهرمان یا شخصیت اصلی آن است در جهت کشف جنبه زنانه یا آنیمای خود در مسیر فردیت‌یافتگی است. او در این راه با مصائب و مشکلات روان و درون می‌جنگد که مهم‌ترین آنها کهن‌الگوی سایه است که به شکل زنان درآمده و به آنیمای منفی فراقنی شده‌اند. مهر، با سازش و طرد این فریب‌دهنده‌ها و سایه‌ها (نه نابود کردن‌شان) از آنان عبور می‌کند. درست همان چیزی که باید برای رسیدن به فردیت انجام داد: پذیرفتن جنبه‌های تاریک روان و سازگاری با آنان. مسیر سفر مهر به سمت ماه، از جهت جغرافیای شرق آغاز و به سمت غرب و دیدار ماه خاتمه می‌یابد (حرکت خورشید از طلوع به سمت غروب) که گذر عمر و تجربه‌آموزی را به ذهن می‌آورد. این مسیر فرازونشیب‌های همراه دارد که فرد را به سمت آگاهی و شناخت خود و جهان‌ش رهنمون است. برطبق نظریات یونگ روند رشد روانی انسان به‌طور معمول در طول عمر و با رسیدن به میانه آن یعنی چهل سالگی تحقق می‌یابد. مهر نیز با طی راهی پرخطر و ناشناخته در انتها به غرایز اساسی که ناخودآگاه هر فردی، بیش از غرایز دیگر تحت تسلط آنان است دست می‌یابد: قدرت (پادشاهی مصر) و غریزه جنسی (ازدواج با ماه). و این‌گونه از بحران روانی و درونی به آرامش و کامیابی دست می‌یابد.

این افسانه برای درک ناخودآگاه و روان انسان و روند رشد روانی و جنسی در کودکان و نوجوانان بااهمیت است. سفر مهر از خاور به مغرب، رشد روان کودک و دست‌یابی به هویت را تفسیر می‌کند که در این راه فریب مظاهر زیبا ولی اغواکننده را نخورد و در راه رسیدن به خود، هویت و هدفش پیش برود.

ویژگی پایان خوش آن آسایش روانی در مخاطب ایجاد می‌کند و هیجانات کودک را سامان خواهد داد. آنچه از نظر روان‌شناسی یونگ در این افسانه برجسته است ضدیت دو قهرمان اصلی در ذات وجودی‌شان است. مهر و ماه، خورشید و ماه، که در نهایت، رسیدن آن دو بهم ممکن‌شدن ناممکن‌هاست. امیدی که در دل مخاطب کاشته می‌شود که انگیزه‌ای برای زندگی در جهت حل مسائل و مشکلات روانی و اجتماعی لاینحل خواهد بود.

حضور نمادهای مختلفی از مکان‌ها، اشیاء، افراد و وقایع مختلف تداعی‌های زیادی را در ذهن مخاطب زنده می‌کند. این کشفیات لذت‌قصه را بیشتر می‌کند و با شرح و ذکر آنها از نظر یونگ این فرآیندهای ناخودآگاه‌شده را دوباره به ضمیر خودآگاه بازمی‌گرداند.

منابع

- اردوبادی، احمد، (۱۳۵۹)، *مکتب روان‌شناسی کارل گوستاو یونگ و آخرین گفتگوها با وی*، تهران: دانشگاه پهلوی.
- اردوبادی، احمد، (۱۴۰۰)، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه حسن اکبریان طبری، تهران: دایره.
- اسنودن، روت، (۱۳۸۷)، *خودآموز یونگ*، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: آشیان.
- بتلهایم، برونو، (۱۳۹۹)، *افسون افسانه‌ها*، ترجمه اختر شریعت‌زاده، تهران: هرمس.
- جایز، گرتود، (۱۴۰۰)، *فرهنگ سمبول‌ها، اساطیر و فولکلور*، ترجمه محمدرضا بقاپور، تهران: اختران.
- شولتز، داون، شولتز، سیدنی، (۱۳۹۳)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.
- فرنس، مری‌لویزه‌فون، (۱۳۵۹)، *فرآیند فردیت در افسانه‌های پریان*، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: شرکت سهامی.
- مرادی کشکولی، سارا، (۱۳۸۹)، *مهر خاور ماه مغرب*، شیراز: تخت‌جمشید.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۵۲)، *انسان و سمبول‌هایش*، ویراستاران: م.ل.فون‌فرانتس؛ جوزف ل. هندرسون؛ یولانده یاکوبی؛ آنیه‌لا یافه، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: امیرکبیر.
- یونگ، کارل، گوستاو، (۱۴۰۰). *ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو*، ترجمه فرناز گنجی، محمدباقر اسمعیل‌پور. تهران: جامی.
- یونگ، کارل، گوستاو، (۱۳۷۹)، *روح و زندگی*، ترجمه لطیف صدیقانی، تهران: جامی.